

## ۱۱- نقشها / نقش نهادی

همان‌گونه که در آغاز کتاب دیدیم، اسم در جمله، نقشهای گوناگون می‌پذیرد، که عبارتند از:

- |                        |                           |
|------------------------|---------------------------|
| ۱- نقش نهادی           | ۶- نقش تمیزی              |
| ۲- نقش مسندی           | ۷- نقش قیدی               |
| ۳- نقش مفعولی          | ۸- نقش صفتی (وصفی)        |
| ۴- نقش متممی           | ۹- نقش اضافی (مضاف‌الیهی) |
| ۵- نقش ندایی (منادایی) | ۱۰- نقش بدلی              |

□ از نقشهای دهگانه بالا بعضی اصلی و بعضی غیراصلی است. نقشی اصلی است که مستقیماً با فعل جمله در ارتباط باشد. نقش نهادی، نقش مفعولی، متممی، مسندی، تمیزی و ندایی نقشهای اصلی هستند. نقش غیراصلی نقشی است که مستقیماً با فعل در ارتباط نیست، بلکه به یکی از نقشهای اصلی وابسته است. نقشهای صفتی، مضاف‌الیهی و بدلی، نقشهای غیراصلی هستند.

□ صفت و ضمیر نیز نقشهای مختلف اسم را در جمله می‌پذیرند. — فصل صفت و ضمیر.

نقش نهادی<sup>۱</sup> - اسم وقتی نهاد یا مسندالیه است که امری یا چیزی را به آن، اسناد یعنی نسبت دهند؛ به عبارت ساده‌تر، درباره آن، خبر داده شود.

اسم هم به تنهایی و هم با همراهی وابسته‌هایی می‌تواند نهاد جمله باشد. در جمله‌های زیر، کتاب، بهار، گل، نهاد جمله واقع شده‌اند، یعنی نقش نهادی دارند:

کتاب بهترین دوست است.

بهار خرم فرا رسید.

گل شقایق زیباست.

اسم در نقش نهادی ممکن است یکی از شش صورت زیر را داشته باشد:

الف) همراه فعل بیاید و فاعل جمله باشد، به عبارت دیگر، انجام دادن کاری را به طور مثبت یا منفی به او نسبت دهیم.

گاوه آمد. بابک نخواهیده است.

ب) پذیرنده کاری باشد، که در این صورت همراه فعل مجهول است و در اصل، مفعول بوده است:

درس خوانده شد. ماه دیده نشد.

۱ - نقش نهادی را در دستورهای پیشین، حالت مسندالیهی یا اسنادی یا فاعلی می‌نامیدند.

پ) دارندهٔ صفت و حالتی باشد، به عبارت دیگر، صفت و حالتی را به او نسبت دهیم.

احمد مؤدب است. محمد مریض نیست.

ت) پذیرندهٔ صفت و حالتی باشد، به عبارت دیگر، پذیرفتن صفت و حالتی را به صورت مثبت و یا منفی به او نسبت دهیم:

مسعود بیمار شد. محمود غایب نشده است.

ث) وجود و هستی را به او نسبت دهیم یا از او سلب کنیم، و آن، وقتی است که نهاد، همراه فعل ربطی «بودن» یا «استن» باشد و آن دو فعل نیز در مفهوم فعل تام، یعنی وجود داشتن و موجود بودن به کار رفته باشند:

اینجا پول است. کتاب روی میز نبود.

در مثالهای بالا، «پول» و «کتاب» نهادند و فعلهای «است» و «نبود» هردو فعل تام اند:

است، یعنی: وجود دارد. موجود است.

نبود، یعنی: وجود نداشت. موجود نبود.

اما مردی هم بود که این دغدغه در خاطرش راه یافت.

زرین کوب (با کاروان حله، ص ۱۲۲)

ج) دارا بودن یعنی مالکیت را به آن نسبت می دهیم و در این صورت، نهاد همراه فعل «داشتن» است:

سعید کتاب دارد.

□ چنانکه ملاحظه می شود از انواع نهاد فقط یک نوع آن، فاعل است و چهار نوع دیگر فاعل

نیست؛ پس می توان گفت: هر فاعلی نهاد است، ولی هر نهادی فاعل نیست.

□ نهاد معمولاً اسم است، همان گونه که دیدیم، ولی گاهی ضمیر یا صفت نیز به جانشینی از

اسم، نهاد واقع می شوند:

او آمد. دانشمند آمد. ← بخش ضمیر و صفت.

جدول زیر، صورتهای ششگانهٔ نهاد را همراه با مثال نشان می دهد:

| ردیف | نوع نهاد                         | نهاد | جمله                                     |
|------|----------------------------------|------|--|
| ۱    | کنندهٔ کار (فاعل) است            | ناصر | ناصر آمد. (ناصر نیامد.)                  |
| ۲    | پذیرندهٔ کار (در اصل، مفعول) است | نادر | نادر کشته شد. (نادر کشته نشد.)           |
| ۳    | دارندهٔ صفت و حالتی است          | باغ  | باغ باصفاست. (باغ باصفا نیست.)           |
| ۴    | پذیرندهٔ صفت و حالتی است         | سام  | سام مریض شد. (سام مریض نشد.)             |
| ۵    | وجود و هستی را به آن نسبت دهند   | کتاب | کتاب، روی میز است. (کتاب، روی میز نیست.) |
| ۶    | مالکیت را به آن نسبت دهند        | سعید | سعید کتاب دارد. سعید کتاب ندارد.         |

### ۱۳- نقش مسندی / مفعولی / متممی

نقش مسندی - اسم گاهی در جمله نقش مسندی دارد. مانند «استان» و «برادر» در جمله‌های زیر:  
خراسان، استان است. کاظم، برادر من است.

نقش مفعولی - مفعول<sup>۱</sup>، اسمی است که همراه فعل متعدی می‌آید و کار بر آن، واقع می‌شود و معنی جمله را تمام می‌کند؛ مانند «سعید» و «کتاب» در جمله‌های زیر:

سعید را دیدم. کتابی خریدم.

در زبان فارسی امروز، مفعول به چهار صورت زیر می‌آید:  
۱- همراه «را» و آن، در صورتی است که مفعول، معرفه باشد:

علی را دیدم. باغ را خریدم. (یعنی آن باغ معین را)

۲- همراه «ی» و آن، وقتی است که مفعول، نکره باشد:

مردی دیدم. باغی خریدم. (مردی و باغی که مخاطب یا خواننده با آنها آشنا نیست)

۳- بدون «را» و «ی»، و در این صورت، مفعول بیشتر بیان جنس می‌کند:

حمید کتاب خریده است. مجید داستان می‌خواند.

یعنی آنچه حمید خریده کتاب است نه قلم یا جنسی دیگر.  
آنچه مجید می‌خواند داستان است نه نامه یا چیزی دیگر.

۴- با «را» و «ی»:

اتوبوس مردی را در خیابان زیر گرفت.

من کتابی را که می‌خرم می‌خوانم.

لابد تعجب خواهید کرد از اینکه یک زن ... داستانی را که اکنون خواهید شنید برای شما نقل می‌کند.

قاضی (ماجرای یک پیشوای شهید، ص ۵۸)

یادآوری:

مفعول نیز مانند نهاد ممکن است ضمیر یا صفت جانشین اسم باشد:

۱ - در دستورهای پیشین، مفعول را مفعول بیواسطه و یا مفعول صریح می‌نامیدند، در مقابل متمم که مفعول بواسطه و یا مفعول غیرصریح نامیده می‌شد.

که را دیدی؟ ← او را دیدم. دانشمندی را دیدم.

نقش متممی - متمم یا متمم فعل، اسمی است که همراه یکی از حروف اضافه می‌آید و توضیحی درباره فعل به جمله می‌افزاید؛ مانند خانه، مدرسه، کلاس، خودکار، دفتر در جمله‌های زیر:

۱- معصوم از خانه به مدرسه رفت.

۲- منصور مشقه‌ایش را در کلاس با خودکار در دفترش نوشت.

نقش کلماتی مانند خانه، مدرسه، کلاس و ... را در جمله، نقش متممی گویند.

□ متمم، برخلاف مفعول، تنها با فعل متعدی نمی‌آید، بلکه با فعلهای لازم نیز می‌آید، چنان‌که در جمله شماره ۱ متممها با فعل لازم «رفت» همراهند و در جمله شماره ۲ با فعل متعدی «نوشت»:

چنان‌که از شاهنامه برمی‌آید فردوسی ... در وطن دوستی ... سری پرشور داشت. به قهرمانان و دلاوران کهن عشق می‌ورزید و از آنها که به ایران گزند رسانیده بودند نفرت داشت.

زّین کوب (با کاروان حله، ص ۱۶)

و ← فعل لازم و متعدی (ص ۴۹)

□ متمم نیز مانند نهاد و مفعول گاهی ضمیر یا صفت است نه اسم:

علی از من کتابی گرفته است.

من از راننده‌ای آدرس شما را گرفتم.

### تمرین و پرسش

- پنج جمله بنویسید که در آنها مسند، اسم باشد.
- برای هریک از انواع چهارگانه مفعول پنج جمله بنویسید.
- پنج جمله بنویسید که مفعول در آنها ضمیر باشد.
- پنج جمله بنویسید که مفعول در آنها صفت جانشین اسم باشد.
- پنج جمله بنویسید که در آنها متمم همراه فعل لازم بیاید.
- پنج جمله بنویسید که در آنها متمم همراه فعل متعدی بیاید.
- در نوشته زیر مفعولها و متممها را مشخص کنید:

در این سه قرن اخیر، از طرفی دنیای غرب در دیگ انقلاب صنعتی قوام آمد و «فتودالیسم» جای خود را به شهرنشینی داد و از طرف دیگر، ما در این گوشه شرق ... هر روز تار خود را بیشتر تنیدیم و ... محافل سڑی ساختیم.

آل احمد (غرب زدگی، ص ۵۷)

□ پاسخ درست پرسشهای چهارپاسخی زیر را مشخص کنید:

- ۶۵- در عبارت «ماه دیده شد و آن خیلی بزرگ بود» دو کلمه ماه و آن، چه نقشهایی دارند؟  
 الف) هر دو: فقط نهاد.  
 ب) ماه: نهاد و فاعل-آن: نهاد  
 ت) ماه: مفعول-آن: نهاد و فاعل  
 ۶۶- در بیت زیر، کدام کلمه ها مفعولند؟

درخت دوستی بنشان که کام دل بیارارد      نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد.  
 الف) درخت، کام، دشمنی، رنج  
 ب) درخت، کام، نهال، رنج  
 ت) درخت، دل، نهال، رنج  
 پ) کام، نهال، رنج

۶۷- در بیت زیر، کلمات «ملائک، ذر، گل، پیمانه» به ترتیب چه نقشهایی دارند؟

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند      گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند.  
 الف) نهادی، مفعولی، مفعولی، متممی  
 ب) نهادی، متممی، مفعولی، متممی  
 ت) نهادی، مفعولی، متممی، متممی  
 پ) مفعولی، مفعولی، نهادی، متممی

## ۱۴- نقش منادایی

نقش منادایی (ندایی) - اسم اگر در جمله مورد ندا و خطاب قرار گیرد، منادا نامیده می شود و نقش آن اسم را نقش منادایی یا ندایی نامند. کلمات خدا، کارساز، یار و صادق در مثالهای زیر، نقش ندایی دارند:

ای خدا! ای کارساز بندگان!      یارا بهشت، صحبت یاران همدم است.      صادق! درست را بخوان.

منادا در زبان فارسی امروز معمولاً با تغییر آهنگ صدا و نیز از ساخت جمله شناخته می شود و نشانه ای خاص ندارد:

احمد! بیا.      محمود! بنشین.      برادر! خوش آمدی.      صفا آوردی.

اما در زبان شعر و ادب به صورتهای زیر دیده می شود:

۱- بدون هیچ نشانه ای و با آهنگ مخصوص ندا:

سعدی! مگر از خرمن اقبال بزرگان      یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشیم.

سعدی

ساقی! به نور باده برافروز جام ما      مطرب! بزن که کار جهان شد به کام ما.

حافظ

۲- با «ای» در اول اسم:

ای دیو سپید پای در بند! ای گنبد گیتی! ای دماوند!

ملک الشعراء بهار

۳- با «الف» در آخر اسم:

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست هرکجا هست خدایا! به سلامت دارش.

حافظ

۴- با «یا» در اول کلمه «رب» و برخی از اسمهای خاص عربی دیگر:

یارب این نودولتان را بر خر خودشان نشان کاین همه ناز از غلام ترک و استر می کنند.

حافظ

یا حسین مظلوم! ...

۵- با «ایا» در اول اسم: ایا ملک ایران! بزی جاودان ...

□ ضمیر و صفت نیز به جانشینی از اسم می توانند در جمله نقش ندایی بپذیرند.

← فصل ضمیر و صفت:

ای دانای رازها! و ای آگاه از نیازها! ای آن که خوان کرمیت همه جا گسترده است ....

### تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آنها منادا بدون نشانه بیاید.

□ پنج جمله بنویسید که در آنها منادا همراه «ای» باشد.

□ پنج جمله یا بیت بنویسید که در آنها منادا با «الف» همراه باشد.

□ پاسخ درست پرسشهای چهار پاسخی زیر را مشخص کنید:

۶۸- سه کلمه «عزیز، سترون، خاک» به ترتیب در بیت زیر چه نقشهایی دارند؟

می گفתי ای عزیز! سترون شدست خاک اینک ببین برابر چشم تو چیستند.

شفیعی کدکنی

الف) نهاد، مفعول، مسند      ب) منادا، مسند، نهاد

پ) نهاد، مفعول، متمم      ت) منادا، نهاد، مسند

۶۹- نقش سه کلمه «بهار، بینا، دست» را در این بیت به ترتیب بنویسید:

خدمت مخلوق کن بی مزد و بی منت بهار! ای خوش آن بینا که روزی دست نابینا گرفت.

الف) نهاد، نهاد، مفعول      ب) نهاد، مفعول، مفعول

پ) منادا، مفعول، نهاد      ت) منادا، نهاد، مفعول

## ۱۵- نقش تمیزی / قیدی / وصفی

نقش تمیزی - گاهی اسم در جمله و در ارتباط با فعل می‌آید که نه فاعل است، نه مفعول و نه متمم، بلکه نسبت مبهمی را در جمله روشن می‌سازد و بدون آن، جمله، معنی روشن و کاملی ندارد؛ این‌گونه کلمات را در دستور زبان فارسی تمیز می‌نامند؛ مانند «خاوران» در جمله زیر:

خراسان را خاوران نیز می‌گفتند.

اگر از جمله بالا کلمه «خاوران» را حذف کنیم، جمله چنین می‌شود:

خراسان را ... نیز می‌گفتند؟! که نسبت فعل «می‌گفتند» به «خراسان» روشن نیست و جمله

ناقص و نارساست.

اکنون به جمله زیر توجه کنید:

همه بچه‌ها به حسین برادر می‌گفتند.

اگر کلمه «برادر» را از جمله بالا برداریم، جمله به این صورت درمی‌آید:

همه بچه‌ها به حسین ... می‌گفتند؟! در این جمله نیز کلمه «برادر» نسبتی را که به حسین داده شده

روشن کرده و ابهامی را که با نبودن آن در جمله پدید می‌آید، از میان برده است.

از این قبیل است کلمه‌های دهلی، فرزندان، خاقان در جمله‌های زیر:

۱- پایتخت هندوستان را دهلی می‌نامند.

۲- معلم، شاگردانش را فرزندان خود می‌داند.

۳- پادشاه چین را خاقان می‌خواندند.

اسمهایی که همراه فعلهای مصادری از قبیل گفتن، خواندن، دانستن، شمردن و نامیدن هستند و

ابهام موجود را از جمله برطرف می‌کنند و مفهوم جمله را روشن می‌سازند، نقش تمیزی دارند<sup>۱</sup>.

□ صفت نیز می‌تواند نقش تمیزی بپذیرد:

او همه افراد بشر را برابر می‌دانست و امتیازات طبقاتی را مردود می‌شمرد.

نقش قیدی - اسم گاهی در جمله در مفهوم قید به کار می‌رود؛ در این صورت می‌گویند نقش قیدی

دارد؛ مانند فردا در جمله زیر:

من فردا به کلاس زبان خواهم رفت.

۱ - برخی از دستورنویسان، تمیز را نوعی متمم و برخی مفعول دوم نامیده‌اند.



اکنون به جمله‌های زیر توجه کنید:

۱- حمید صبح به مدرسه می‌رود و عصر برمی‌گردد.

۲- ما روز کار می‌کنیم و شب می‌خوابیم.

۳- وحید عقب کلاس نشسته است.

۴- دیروز مسعود اینجا نشسته بود، سعید آنجا.

در جمله‌های بالا نیز کلمه‌های صبح، عصر، روز، شب، عقب، دیروز، اینجا، آنجا همگی اسمند و نقش قیدی برعهده گرفته‌اند:

پنج کلمه صبح، عصر، روز، شب، دیروز زمان انجام گرفتن کار را می‌رساند، یعنی قید زمانند.

سه کلمه عقب، اینجا، آنجا جای انجام گرفتن کار را بیان می‌کنند، یعنی قید مکان‌اند.

گاه یک امر عادی و پیش پا افتاده تبدیل به یک افسانه ... می‌شود.

قاضی (ماجرای یک پیشوای شهید، ص ۳۰)

روز بعد اوست که خبر ... را به پدر می‌رساند؛ و روز دیگر باز او نخستین کسی است که ... بر

پیکر پدر مجروح خود حاضر می‌شود.

اسلامی ندوشن (داستان داستانها، ص ۲۴۸)

ضمیر و صفت نیز می‌توانند در جمله نقش قیدی بپذیرند:

منصور کجا رفته است؟ معصوم شمرده حرف می‌زند.

← بخش قید و ضمیر و صفت.

نقش وصفی (صفتی) - همان‌گونه که صفت در بسیاری از جاها به جای اسم می‌نشیند و نقش آن را

می‌پذیرد، اسم نیز گاهی در جمله در مفهوم و نقش صفت به کار می‌رود.

به جمله‌های زیر توجه کنید:

من در عمرم مردتر از او ندیده‌ام.

دلی سنگتر از دل تو نیست.

در جمله اول، کلمه «مرد» و در جمله دوم، کلمه «سنگ» اسمند، ولی همراه «تر» آمده‌اند، در

صورتی که تر نشانه صفت برتر (تفضیلی) است و همراه صفت می‌آید نه اسم: بزرگتر، کوچکتر، بهتر و ...

در آن دو جمله آن دو اسم در معنی و نقش صفت به کار رفته‌اند از این رو با لفظ «تر» که نشانه

صفت است همراه گشته‌اند:



مردتر، یعنی جوانمردتر

سنگتر، یعنی سخت‌تر

پس، مرد و سنگ هر دو نقش وصفی دارند.

### تمرین و پرسش

- ☐ پنج جمله بنویسید که در آنها اسم یا صفت در نقش تمیزی به کار رفته باشد.
- ☐ پنج جمله بنویسید که در آنها اسم نقش قیدی پذیرفته باشد.
- ☐ پنج جمله بنویسید که در آنها اسم در نقش صفت به کار رفته باشد.
- ☐ در عبارت زیر، فاعل و مفعول و متمم و قید و تمیز را مشخص کنید.

یاسر دیروز صبح، تمام وقتش را به مداوا و بستری کردن بچه دوستش صرف کرد؛ چنین مردی را برادر باید گفت نه دوست.

- ☐ پاسخ درست پرسشهای چهار پاسخی زیر را مشخص کنید:

۷۰- کدام یک از انواع هفتگانه کلمه، نقش تمیزی می‌پذیرد؟

الف) فقط اسم  
ب) فقط صفت  
پ) گاهی اسم و گاهی صفت  
ت) اسم و صفت و ضمیر

۷۱- در بیت زیر، نقش «بزرگ، اهل، نام، زشتی» را به ترتیب بنویسید:

بزرگش نخوانند اهل خرد      که نام بزرگان به زشتی برَد.

الف) صفت، اسم، مفعول، متمم  
ب) تمیز، مفعول، نهاد، متمم  
پ) صفت، نهاد، مفعول، متمم  
ت) تمیز، نهاد، مفعول، متمم

۷۲- نقش «شبها، بیدار، خفتن» را در بیت زیر به ترتیب بنویسید:

شبها بر گاهواره من      بیدار نشست و خفتن آموخت.

الف) قید، قید، مفعول  
ب) نهاد، قید، مفعول  
پ) نهاد، صفت، مصدر  
ت) نهاد، قید، قید

۷۳- متمم و مفعول بیت زیر را به ترتیب بنویسید:

کتاب است آینه روزگار      که بینی در او رازها بشمار.

الف) او، بشمار  
ب) او، رازها  
پ) کتاب، او  
ت) آینه، روزگار

## ۱۶- نقش مضاف الیهی

اسم گاهی با کسره <sup>۱</sup> به کلمه بعد از خود اضافه می‌شود؛ کلمه دوم یا صفت است مانند مهربان و خوب در ترکیب پدر مهربان و شاگرد خوب؛ که در این صورت آن دو را موصوف و صفت می‌نامند. ← بخش صفت.

و یا کلمه دوم، اسم است مانند نسرين و کلاس در ترکیب پدر نسرين و شاگرد کلاس؛ که اسم یا کلمه دوم، کلمه نخستین را به گونه‌ای وابسته خود می‌سازد و درباره آن، توضیح می‌دهد و آن را برای خواننده یا شنونده روشن تر می‌سازد:

۱- پدر آمد. شاگرد رفت.

۲- پدر نسرين آمد. شاگرد کلاس رفت.

در جمله‌های شماره ۱ مخاطب یا خواننده نمی‌داند کدام پدر و چه شاگردی مورد نظر است، از این رو حق دارد بپرسد؛ پدر که؟ کدام شاگرد؟ ولی در جمله‌های شماره ۲ پدر با کسره به نسرين نسبت داده شده و شاگرد به کلاس؛ و به این ترتیب، جای ابهام و پرسش باقی نمانده است.

همچنین است ترکیباتی چون لباس بیژن، کتاب درس، دست بهمن، دست نیاز، شهر آبادان، کوه البرز، لب لعل، که در هریک به نحوی وابستگی و نسبت کلمه نخستین به کلمه دوم بیان شده، به عبارت دیگر، کلمه دوم درباره کلمه اول به گونه‌ای توضیحی داده است.<sup>۲</sup>

افزودن اسم را با کسره به اسم دیگر، اضافه نامند. کلمه نخستین را که حرف آخر آن مکسور است مضاف، و کلمه دوم را مضاف الیه<sup>۳</sup>، و نقش مضاف الیه را نقش اضافی یا مضاف الیهی گویند. □ مضاف الیه نیز مانند فاعل و مفعول و متمم و ... همیشه اسم نیست، بلکه گاهی ضمیر یا صفتی است که به جانشینی از اسم می‌آید:

کتاب علی ← کتاب او ← کتاب دانشمند.

### یادآوری:

۱- اصل این است که مضاف به وسیله کسره به مضاف الیه اضافه شود و پیش از آن بیاید، ولی گاهی مضاف، پس از مضاف الیه می‌آید و کسره‌اش نیز حذف می‌شود؛ که در دستورهای پیشین از این ترکیب به نام اضافه مقلوب یاد می‌کردند؛ مانند کتابخانه که همان معنی خانه کتاب را دارد. این گونه ترکیبها را باید

۱- اگر مضاف الیه سه ضمیر متصل اضافی مفرد باشد به جای کسره، فتحه به کار می‌رود.

۲- گاهی در اضافه، برعکس، مضاف الیه به مضاف نسبت داده می‌شود؛ مانند سروقد.

۳- اضافه در اینجا به معنی نسبت دادن است و مضاف در زبان عربی، اسم مفعول آن است؛ پرس: مضاف، یعنی نسبت داده شده، و مضاف الیه، یعنی نسبت داده شده به آن.

اسم مرکب شمردن مضاف و مضاف‌الیه، از این قبیل است اسمهای مرکبی چون: مسافرخانه، کارخانه، مهمانسرا، گلبرگ، کارنامه، پزشکیار که به همان معنی خانهٔ مسافر، خانهٔ کار، سرای مهمان و... است.

۲- در برخی از مضاف و مضاف‌الیه‌ها کسره اضافه حذف می‌شود، بدون آنکه جای مضاف و مضاف‌الیه عوض شود، این‌گونه ترکیبها را نیز اسم مرکب می‌شمارند نه مضاف و مضاف‌الیه: مادرزن، پدرزن، مادر شوهر، خواهر زن، دخترخاله، پسرعمو، دختر عمه، پسرخاله، سردر، سرمقاله، سرهنگ، تختخواب، رختخواب و....

۳- اگر مضاف به یکی از دو حرف یا یا و «و» (ā و u) ختم شده باشد، در آخر آن، به جای کسره اضافه، یاء مکسور می‌افزایند: دریای مدیترانه، جاری اتاق، و اگر مضاف آخرش های بیان حرکت باشد به جای کسره اضافه، روی هاء، همزه ماندی (ء) که مخفف و بخش اول حرف ی است می‌گذارند و آن را یای مکسور تلفظ می‌کنند:

مسافرخانهٔ اردیبهشت، بوتهٔ گل، نالهٔ مرغ.

و برخی از نویسندگان در این مورد، خود «ی» را می‌افزایند:

مسافرخانه‌ی اردیبهشت، بوته‌ی گل، ناله‌ی مرغ.

ولی اگر مختوم به aw (= ow) یا ov یا o شود در اضافه، یایی نباید افزود:

خسرو ایران

رادیو تهران

جلومدرسه<sup>۱</sup>

۴- مقصود از نقش اضافی چنان‌که می‌بینیم، مضاف‌الیه بودن کلمه است، زیرا مضاف از این جهت که مضاف است وظیفه‌ای در تشکیل جمله ندارد؛ پس، مضاف بودن برای اسم، نقش نیست و هر مضافی در عین مضاف بودن، نقشی خاص دارد. به مثالهای زیر توجه کنید:

۱- برادر علی آمد.

۲- برادر علی را دیدم.

۳- با برادر علی به مدرسه رفتم.

۴- کتاب برادر علی گم شد.

در هر چهار مثال بالا، برادر مضاف است و علی مضاف‌الیه؛ اما برادر در عین مضاف بودن، در جمله شماره ۱، نقش نهادی دارد و در سه جمله بعدی به ترتیب دارای نقشهای مفعولی، متممی و اضافی است؛ در صورتی که «علی» در هر چهار جمله همان نقش اضافی یا مضاف‌الیه‌ی دارد.

## اقسام اضافه

از ترکیب مضاف با مضاف‌الیه همیشه مفهوم همانند و یکسان به‌دست نمی‌آید، به عبارت دیگر، مضاف‌الیه همیشه یک نوع مفهوم و معنی خاص به مضاف نمی‌افزاید، بلکه میان مضاف و مضاف‌الیه، روابط گوناگون و متفاوتی از قبیل مالکیت، اختصاص، همانندی، بیان نوع و جنس برقرار است؛ از این‌رو اضافه از حیث مفهومی و پیوندهای موجود میان مضاف و مضاف‌الیه اقسامی پیدا می‌کند. مشهورترین انواع اضافه عبارتند از:

- ۱- **اضافهٔ ملکی**، که در آن، میان مضاف و مضاف‌الیه، رابطهٔ مالک و ملک (صاحب مال و مال، دارنده و دارایی) برقرار است، یعنی معمولاً مضاف‌الیه، مالک و دارندهٔ مضاف است؛ مانند باغ فرهاد، قلم مهرداد، کتابخانهٔ مقدار<sup>۱</sup>؛ باغی که صاحب آن، فرهاد است. قلمی که دارندهٔ آن، مهرداد است. کتابخانه‌ای که به مقدار تعلق دارد.
- ۲- **اضافهٔ تخصیصی**، که در آن، مضاف، مخصوص مضاف‌الیه است؛ کلاس درس، میز مطالعه، لباس ورزش، شیشهٔ اتاق، اتاق خواب.

□ فرق بین اضافهٔ ملکی و تخصیصی آن است که در اضافهٔ ملکی معمولاً مضاف‌الیه، انسان است و می‌تواند مالک باشد و در مضاف تصرف کند، ولی در اضافهٔ تخصیصی چنین نیست؛ کتاب علی، یعنی کتابی که مالک آن علی است، اما کتاب درس، یعنی کتابی که مخصوص درس است.<sup>۲</sup>

- ۳- **اضافهٔ توضیحی**، که در آن، مضاف، اسم عام و مضاف‌الیه، نام مضاف است و دربارهٔ مضاف توضیحی می‌دهد و نوع آن را مشخص می‌سازد؛ کشور ایران، شهر کرمان، دریای عمان، کوه سبلان، کتاب گلستان.
- ۴- **اضافهٔ بیانی یا جنسی**<sup>۳</sup> که در آن مضاف‌الیه، جنس مضاف را بیان می‌کند؛ لباس پشم، جام زر، ساعت طلا، انگشتری نقره، راه‌آهن.

لباس پشم، یعنی لباسی که جنس آن پشم است.

جام زر، یعنی جامی که جنس آن زر است و ...

---

۱ - اگر مضاف، کلمه‌ای مانند صاحب، مالک، خداوند باشد که خود به معنی مالک هستند، اضافه را ملکی می‌شمارند نه تخصیصی؛ که برخلاف ترتیب یاد شده، مالک به ملک اضافه شده است؛ صاحب خانه با خوشرویی در را باز کرد.

۲ - در برخی از موارد می‌توان اضافه را به جهتی ملکی و به جهتی تخصیصی گرفت؛ چنان‌که در ترکیب سر مهران، دست پوران از این جهت که سر، به مهران و دست، به پوران اختصاص دارد آنها را تخصیصی؛ و از این دیدگاه که مهران، دارندهٔ سر، و پوران، صاحب دست است آنها را ملکی می‌توان شمرد.

۳ - برخی از دست‌نویسان، اضافهٔ توضیحی و بیانی را یکی شمرده و آن را اضافهٔ بیانی نامیده‌اند و گفته‌اند که در این اضافه، مضاف‌الیه، جنس و نوع مضاف را بیان می‌کند.

من چشم امید به لطف شما دوختم.

الف) اقترانی، ملکی (ب) تخصیصی، بیانی (پ) استعاری، تشبیهی (ت) اقترانی، تشبیهی  
۷۶- در جمله زیر نقش «بزرگان» و نوع اضافه «زبان ادب» را به ترتیب بنویسید:  
با بزرگان باید به زبان ادب سخن گفت.

الف) مفعول، اضافه تشبیهی (ب) متمم، اضافه اقترانی

ت) مفعول، اضافه اقترانی (پ) متمم، اضافه استعاری

۷۷- «خلق خدا» و «خلق جهان» و «خداوند جهان» به ترتیب چه اضافه‌هایی هستند؟

الف) ملکی، تخصیصی، تخصیصی (ب) ملکی، بیانی، ملکی

پ) تخصیصی، تخصیصی، توضیحی (ت) ملکی، تخصیصی، ملکی

۷۸- نوع اضافه را در ترکیبات جمله «مرغ دل در قفس سینه می‌تپد.» به ترتیب بنویسید:

الف) هردو استعاری (ب) هردو تشبیهی

پ) تشبیهی و استعاری (ت) استعاری و تخصیصی

## ۱۷- نقش بدلی

گاهی اسم در جمله همراه اسمی دیگر می‌آید که نام یا نام دیگر و یا یکی از خصوصیات صاحب اسم از قبیل لقب، شهرت، شغل، مقام و عنوان وی را می‌رساند و او را برای مخاطب یا خواننده بهتر می‌شناساند؛ آن اسم یا کلمه را در این حالت بدل نامند؛ مانند: «بقال» و «محمّد» در جمله‌های زیر:

۱- از احمد بقال برنج خریدم.

۲- برادرم محمّد از مسافرت برگشت.

در جمله شماره ۱ احمد متمم فعل است و بقال بدل از اوست که شغل وی را می‌رساند.

در جمله شماره ۲ برادر، نهاد (فاعل) است و مراد از محمّد هم همان برادر است که نام او را بیان می‌کند.

بدل گاهی تنها می‌آید؛ مانند «بقال» و «محمّد» در مثالهای بالا؛ و گاهی همراه وابسته‌هایی است. اکنون به جمله‌های زیر توجه کنید:

۱- با ساسان، برادر کوچک سوسن، مسابقه فوتبال را تماشا کردیم.

۲- شیخ الرئیس، ابوعلی سینا از بزرگترین دانشمندان جهان است.

۳- دهخدا، علامه و محقق نامدار و بزرگ، به زبان و فرهنگ ایران، خدمت شایانی کرده است.

در جمله شماره ۱ ساسان، متمم فعل است و برادر با وابسته‌های (کوچک سوسن) که مضاف‌الیه

### کاربردها و نقشهای اسم در جمله

| انواع و تقسیمات فرعی |              |                    |                    |                    |                   |                 |                   | نقشها و کاربردها   |
|----------------------|--------------|--------------------|--------------------|--------------------|-------------------|-----------------|-------------------|--------------------|
| ۸                    | ۷            | ۶                  | ۵                  | ۴                  | ۳                 | ۲               | ۱                 |                    |
| —                    | —            | مالک و دارنده چیزی | دارنده وجود و هستی | پذیرنده صفت و حالت | دارنده صفت و حالت | پذیرنده کار     | فاعل              | نهادی              |
| —                    | —            | —                  | —                  | —                  | ضمیر              | اسم             | صفت               | مسندی              |
| —                    | —            | —                  | —                  | همراه «را» و «ی»   | بدون «را» و «ی»   | همراه «ی»       | همراه «را»        | مفعولی             |
| —                    | —            | —                  | —                  | —                  | —                 | —               | —                 | متنمی              |
| —                    | —            | —                  | —                  | «یا» در اول اسم    | الف در آخر اسم    | «ای» در اول اسم | با تغییر آهنگ صدا | ندایی (منادایی)    |
| —                    | —            | —                  | —                  | —                  | —                 | صفت             | اسم               | تمیزی              |
|                      |              | بخش قید            | ←                  | تحسین              | تأسف              | مکان            | زمان              | قیدی               |
|                      |              |                    |                    |                    |                   | فصل صفت         | ←                 | صفتی (وصفی)        |
| فرزندى (بُوت)        | اقترانى      | استعارى            | تشبیهى             | بیانى              | توضیحى            | تخصیصى          | ملکى              | اضافى (مضاف الیهى) |
|                      | خصوصیات دیگر | مقام               | لقب                | شهرت و عنوان       | شغل               | نام دیگر        | نام               | بدلى               |